



استفان پالم کوئیست اشاره نامل بر انگیز ویتگنشتاین در فتهای رساله تراکتاتوس بین آن است که اگر چه تحلیل وژگان در دست ترین شیوه فلسفه روزی است اما غایت آن می تواند تجربه سکوت باشد در حالی که ویتگنشتاین هرگز منظور خود را از این سخن شرح نمی دهد کات سرنج های عدیمای را برای فهم موارد مشابه به شیوه منگی و نظایرندتر به دست می دهد تمایز میان معنای «سکوت» «همه پد» و «صفت» طرفضای مشرتمر برای فهم تلاش فلاسفه برای تحلیل وژگان حتی اگر پژوهش های ایشان در نهایت فحلی جز سکوت نمانده باشد به دست می دهد شخص در پاره چیزی که از آن هیچ نمی داند بیشتر می تواند سخن بگوید نازل امری که چیزی از آن می داند هر مس گفتارهای کات در پاره روانشناسی می ۷۸

فلسفه تلاشی است برای فهم وژگان و طرفه معنای شدن آن ها با نامل ایس به سبزی از بهترین تأملات و نوشته های فلسفی به ویژه در قرن بیستم با تحلیل زبان و با استکمال صنعت و وضوح سازگاری منطقی، سروکار داشته است با این وجود یکی از تأثیرگذارترین فلاسفه زبانی در قرن بیستم یعنی لودویگ ویتگنشتاین کتاب نخست خود را با عبارت رمز گوید طان چه را که ما نمی توانیم در برایش سخن بگوییم باید با سکوت از آن چشم پوشی کنیم به پایان می رسد

این تک جمله را زآلود و وسوسه انگیز مندرج در بخش پایانی کتاب که به منظور تبیین دقیق و منطقی قدرت وژگان در فعال معنی نگاشته شده بود به طریک گوناگونی تفسیر شده است اما ویتگنشتاین می توانست لعل وژ و رمز باشد؟ این سخن با توجه به عبارت متعددی که وی در باره موضوعات کلاما غیرمزی نوشته است صحیح به نظر نمی رسد ویتگنشتاین در عباراتی قبل تر از جمله فوق الذکر بیان می دارد که بعضی امور همی تویند به وژه در آینده آن ها خود را آشکار می سازند آن ها امور را زآلود هستند. وی سپس ما را ترغیب می کند که چیز آن چه که می تواند گفته شود چیزی نگوییم؛ یعنی گزاره های دورانه علوم طبیعی امری که هیچ سروکاری با فلسفه نداشته و بیرون می دارد که ما می توانیم بر رویکرد شخصی را که تلاش می کند به شوی متغیر یکی سخن بگوید با این دلیل که وی در دکن معنای نه شده های معنی که در گزاره های وجود دارد تا کلام مانده است اصلاح کنیم چنین شخصی ممکن است از کار ما نراضی باشد و احساس کند که ما هر کار تعلیم فلسفه به وی موفق نبودیم اما این شیوه تنها راه درست و دقیق است

به نظر من معنای عبارت پایانی تراکتاتوس را باید با جدید تمام مدنظر قرار داد اگر چه کار فلسفی مستلزم تحلیل وژگان است اما انجام غایی این وظیفه تجربی است که در حالتی روز روزه وژگان متوقف می ماند و نوعی آگاهی از سکوت علوی از کلام به جای آن می آید ویتگنشتاین در دست قبل از جمله مشهور و پایانی تراکتاتوس بیان می دارد هو باید از این گزاره ها فرسوده یعنی گزاره های فلسفه ویتگنشتاین گزاره های که قصد آن ها به نحوی پارلو کسپال ایجاد نوعی آگاهی از ناتوانی فلاسفه در حصول هر گونه معرفت از امور متغیر یکی بود هنوز شل و منزنی جز متغیر یکی «ناردا» جبرای ایس و عالم را به مرستی در خواهد یافت. در این جا ویتگنشتاین بیان می دارد که نتیجه مورد نظر از این گونه جدید متغیر یک (مراقبه یا متغیر یک کلامیک) حصول معرفت نیست بلکه ایجاد نوعی معنی از تجربه است این تجربه به خود وژگان مفوم غایت قصوی فلسفه روزی است بسیاری از فلاسفه قبل از ویتگنشتاین برای سکوت نفسی بیشتر از صرف فاصله ای که ما باید بین وژگان قرار دهیم تا گفتار معنی مفهوم بشود قائل بودند به عنوان مثال کات تقریباً در فتهای کتاب درباره ساختار عالم می گوید هر سکوت جهانممول طبیعت و در سکون احساسات و مفاهیم قوه پنهان معرفت در

روح جاودان یا زبانی وصف ناشدنی سخن می گوید و به ما مفاهیم دست ناخورحای را عرضه می دارد که اگر چه حس می شوند اما به خود رخصت وصف شدن نمی دهند کات این عبارت را در سال ۱۹۷۵ م نگاشته زبانی که ۲۱ سال گفت و هنوز هیچ یک از آناری که وی را بدل به فیلسوفی مشهور ساخته نوشته بود کات در وسط فلسفه تعادی خود نسبت به مفاهیمی همچون قوه پنهان معرفت بدگمان می شود زیرا وی دریافت که «هوس» به واسطه ضرورت معرفت شناختی امری ناشناختنی است کات در نقد اول آشکار می سازد که وی به دنبال انکار واقعیت این قلمرو وصف ناشدنی نیست بلکه وی (همانند ویتگنشتاین) می خواهد متغیر یک را در جایگاه مناسب قرار دهد با آشکار کردن این که هر تلاش یا ادعایی مبنی بر حصول معرفت از این قلمرو حاصلی جز لپام نمانده و تصویری باطل است وی در جمل استلایی بیان می دارد که تمایل ما برای تحقیق و پژوهش چنین نقشی از طرفی ناگزیر است و از سوی دیگر حاصلی در پی نخواهد داشت اما این سخن چه نسبتی با سکوت یا غایت پژوهش فلسفی دارد در این جا به نظر می رسد که کات هشتر می دهد که این نیاز در تحقیق فلسفی آن نتیجه ای را که مدعی اش بود در پی ندارد اگر ما بر وفق کات و ویتگنشتاین دوره اول بیندیشیم متغیر یک نمایی از واقعیت را به ما نشان می دهد که هر چند دیده می شود اما به فهم در نمی آید بدین معنا که بتوان آن واقعیت را به گزاره های علمی فرو کست

اگر کات و ویتگنشتاین محق باشند و سکوت فی الواقع غایت پژوهش فلسفی باشد آن گاه این سؤال برای ما پیش می آید که سکوت چیست؟ و نقش آن دقیقاً در پژوهش فلسفی برای فهم چیست؟ باید از دکن پاسخ ساخت که اگر چه به چنین پرسشی اجتناب کنیم زیرا هر تلاش برای پاسخ گویی به این پرسش - با توجه به این که پاسخ خود در قالب وژگان بیان می شود - تأثیر پارلو کسپال داشته و راه فراتر نمی آید همین واقعیتی (سکوت) را که ما به دنبال آن هستیم مد می کند اگر بخوانیم با نگاهی سطحی در وژه «سکوت» نامل کنیم ظاهر این وژه به معنای غیبت و فقدان صداست بنابراین به عنوان مثال اگر دانش آموزان کلاس با صدایی بلند در هنگام تدریس معلم با هم حرف بزنند معلم ممکن است بگوید لطفاً ساکتانه این عبارت چیزی شبیه این معناست که لطفاً این سرو صدا را تمام کنید اما به نظر می رسد که وژه «سکوت» در حالت طبیعی معنایی بیشتر از این را افاده می کند چرا که برخی از انواع صدا وجود دارند که سکوت ما را برهم نمی زنند برای مثال شواخ خاصی از موسیقی هستند که آن نوع آگاهی ژرف و متاملانه ای را که سکوت به دنبال آن است تعالی می بخشند

بنابراین می توان بیان داشت که سکوت فقدان صدا نیست بلکه خود به نحوی پارلو کسپال نوعی آواست اما هویز در برابر سکوت می توکد به متابه صدایی که توسط گوش های جسمانی ما شنیده شود نه باشد چر که یک اندیشه مندر و سرکش نیز می تواند کار کردی همچون نویز داشته باشد در حالی که چیک چیک بزند گزن در نزدیکی یک درخته هر چند که در حال ایجاد صدایی بلند هستند می توکد تر فیع سکوت باشد اما اگر موسیقی توجه ما را از صحنه نمایشی که در آن حادثه ای در حال اتفاق افتادن است منحرف سازد در این حالت که کار کردی بیشتر شبیه به نویز پنهان می کند موسیقی می تواند به طریقی مشابه موجب افزودن و تمیق گفتوگوی میان دوستان شده اما اگر همان موسیقی در حالی که یکی از آن ها مشغول کوک کردن گیتارش است پیش شود احتمالاً کار کردی همچون نویز خواهد داشت

دورادی ایس چنین نشان می دهد آن نوعی از سکوت که به متابه غایت پژوهش فلسفی مدنظر است تجربه ای درونی است و نه حالتی از فوای صوتی که وارد گوش شخص می شود و به لحاظ علمی قبیل گفتارگیری است به خصوص

سکوت و گوش های فلسفی

فلسفه روزی چگونه می تواند در این مسیر ما را پیش برد به جای آن که ما را به سوی همه پد های توان فرستی پریش های بی پاسخش رهنمون شود؟ این پرسش ما پیچیده تر از آن هستند که در این نوشتار پاسخ می یابند و منظور این مقاله نه به پایان بردن این تحقیق که فهم چیستی موضوع مورد بحث است البته حتی بعد از آن که ما به این فهم رسیدیم که فلسفه روزی ما معطوف به آگاهی از سکوت است باید وژگان را در راستای خود فلسفه به کار ببریم لحاظ سکوت به متابه امری غایی متضمن این معناست که هر فلسفه وژگان به واقعیتی اشاره می کنند که از آن اساساً و ذاتاً نمی توان سخن گفته و تنها هنگامی که با مواجهه های توأم با سکوت آن را تجربه کنیم از زرفای آن می توانیم معرفتی کسب کنیم چنین تجاربی از خصوصیات مهم و یگانه هر فلسفه «تجربی» است و این از آن روست که تأملات متعارف ما ممکن است نادرست باشند ما باید تفکرات و بینش های خود را در معرض چاقوی جراحی نقد قرار دهیم تا از این طریق دلایل و برهمنی که برای دفاع و حمایت از آن ها به کار می بریم لیل از آن که برای دوری به دیگران عرضه شود به دقت معک بخرزسد امروزه بسیاری از فلسفه ها به این نوع نقادی تحلیلی که در آن تجربه سکوت بر کل جریان تفکر تأثیر بگذارند و به آن غنا بخشد توجه ندارند لفظی که نسبت میان سکوت و نامل و بینش بر ما آشکار شود می توکد صدیق کنیم که چگونه ممکن است مبتدیان در فلسفه در بعضی مواقع غایت پژوهش فلسفی را تا عمیق ترین سطحش تجربه کنند و لسانید حرف های فلسفه در تجربه سکوت ما یوس و سر خورده شوند تبیین این پدیده چنین خواهد بود که پیش و تفکر